

ظاهراً ابتدای تفسیر از فایل صوتی حذف شده

تفسیر سوره مائده، جلسه ۸۷

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ»^۱.

در جلسات قبل کعبه و جایگاه رفیع کعبه را در حفظ آن هویت وحدت اسلامی توضیح دادیم.

جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهَدْيَ وَالْقَلَائِدَ ذَلِكَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي

السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۹۷﴾

«ذَلِكَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ» این اصلاً هدف خلقت است. «لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَ

أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ».

آیهی آخر سوره‌ی مبارکه‌ی طلاق را مشاهده کنید، یک‌جا تمام هدف این خلقت را گفته است که «اللَّهُ الَّذِي

خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ»؛ نه این که چرا ما مثلاً خلق شدیم، اصلاً کل عالم چرا خلق شد؟ «اللَّهُ

الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ»؛ هفت آسمان را خدا خلق کرده است «وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ» و زمین هم مثل آن؛ یعنی

یعنی هفت تا زمین. حالا این که هفت زمین و هفت آسمان چیست و موجودات در داخل آن چیست، این‌ها دیگر

این بحث مفصل است، ولی به هر جهت منظور از زمین، عوالم بالاتری است که مدام در توضیح آن آمده است که

مدام یک عالمی برای یک عالم دیگر آسمان می‌شود و این عالم پایین زمین آن می‌شود و بعد این زمین برای

عالم پایین‌ترش آسمان می‌شود و همین‌طور، بعد امر خدا این هفت آسمان و هفت زمین پایین می‌آید و تنزل

می‌کند؛ یعنی عالم تنزل می‌کند؛ یعنی شکفته می‌شود و به پایین می‌آید. خلق از عدم نمی‌شود، این‌طور

می‌شکفتد و پایین می‌آید برای این است که «إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ» (حجر: ۲۱) یعنی «لکل

شیء خزینه»؛ یعنی هر چیزی یک خزانگی دارد؛ یعنی این‌جا یک ما یزایی دارد در عالم بالاتر و یک ما یزایی

دارد در عالم بالاتر و آن هم ما یزاء دارد و همین‌طور این باز می‌شود و پایین می‌آید؛ یعنی شما در آن‌جا هم

هستید.^۲ یکی از آن‌ها فقط همین آسمان بالای سر ماست چه اشکال دارد؟! یعنی شما نمی‌توانید حساب بکنید

یک چیزی که مثلاً هفت آسمان داشته باشد. هفت طبقه را در نظر بگیرید یک طبقه هم از آن طبقه‌ی دوم در نظر بگیرید به پایین. یک چیز است که زمین است و آسمان نیست یک چیز است که آسمان است و زمین نیست.

(سؤال): نخیر! ما هم باید خلق کنیم چون که خود آن، زمین نیست. این در روایات توضیح داده شده است ولی بحث‌های آن مفصل است، حتی در روایت این‌طور گفته می‌شود که می‌پرسند: آسمان بالا این‌طور است؟ می‌گویند: مثل قبه می‌ماند بعد زمین روی آن است؛ یعنی طبقاتی بودن آن هم همین‌طور است؛ چون که آن‌جا «مِنْ حَيْثُ أَنَّهُ مَنْشَأٌ» باید باشد تا اسم آن آسمان بشود. آن‌جا که روی آن می‌ریزد به آن زمین می‌گویند. یعنی فیض روی آن‌جا که می‌ریزد «من حیث أنه قابل» زمین می‌شود و «من حیث أنه فاعل» آسمان می‌شود.

«يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ» (طلاق: ۱۲)؛ امر خدا بین این هفت آسمان و زمین در تردد است و تنزل پیدا می‌کند امر از آن آسمان و در زمین می‌ریزد و این زمین‌ها را همین‌طور به پایین می‌آید و از آسمان به زمین و از آسمان به زمین تا این امر پایین بیاید؛ یعنی من تمام نظام خود را خلق کردم «لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»؛ تا تو بفهمی که من بلد هستم. یعنی من این کارها را کردم برای این که یک حبی به خود دارم و می‌خواهم شناخته بشوم. می‌خواهم تو بفهمی که من بلد هستم از این کارها بکنم. هر کاری بخواهم می‌کنم. هر شیء باشد من انجام می‌دهم؛ یعنی من نظام عالم را خلق کردم در روایت هم است «فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ»^۳ می‌خواستم شناخته بشوم که من این هستم. خوب من این‌ها را خلق کردم برای این که اولاً «لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» و دوم این که «قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا»؛ تو بفهمی من احاطه‌ی علمی دارم و قدرت دارم. هم می‌دانم و هم می‌توانم. یعنی من این هستم. این که این هدف خلقت محسوب بشود که خدا قادر مطلق است و علیم مطلق است و این را تو بفهمی که خدا قادر مطلق است و علیم مطلق است، این هدف خلقت است. نه این که شما به صورت یک بحث علمی این را متوجه بشوید این مهم است.

عالم کسی است که نسبت به خدا خوف و شوق دارد

آن جا هم که بحث «قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» (زمر: ۹) این بحث مطرح می‌شود، این آیه را سر در دانشگاه می‌زنند این هیچ ربطی به دانشگاه ندارد کما این که «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ» (انبیاء: ۳۰)؛ هیچ ربطی به شرکت آب و فاضلاب ندارد. این جا نمی‌گویند که ما همه چیز را از آب زنده کردیم و گرنه باید می‌شود «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا» می‌گویند ما هر موجود زنده‌ای را از آب خلق کردیم می‌گویند حتی ملک را. این آب یک آب دیگر است. این آب‌هایی که از همین آسمان‌ها درمی‌آید و بیرون می‌آید نیست، ما هر چیزی زنده‌ای را از آب خلق کردیم. این «قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» ربطی به سر در دانشگاه ندارد.^۴ این آیه از آیه‌ی قبل مشخص است. قبل از آن چیست؟ «أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»؛ آیا آن کسانی که متواضعانه در دل شب بلند می‌شود «سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ»؛ دارد از آخرت می‌ترسد یعنی واقعاً از آخرت می‌ترسد «وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ»؛ امید به رحمت پروردگار خود دارد، این شبیه کسی است که این طور نیست؟! بعد حالا بگو «قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»؛ آیا عالم با غیر عالم یکی است. عالم آن کسی است که این دانسته‌ها به یک فعل و عملی در او تبدیل می‌شود و او را می‌جهاند، او را می‌پراند. این عالم می‌شود. اگر هدف خلقت یک بحث علمی است که تا شما بدانید این چیست؛ یعنی ما عالم را خلق کردیم تا شما را به راه بیاورد. اگر این واضح بشود که یعنی شما را به راه بیاورد؛ یعنی بلند کند حرکت بدهد، والا اگر انسان یک مقدار بحث توحیدی بکند این‌ها را می‌فهمد که اولاً «أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» این‌ها خیلی هم بحث زیادی به لحاظ فلسفی برای فهم آن لازم ندارد و «وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا» البته این هم به بکل شیء علیم نیست «أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا»؛ یعنی علم‌های محیط دارد و این خیلی مهم است. علم محیط، علم محیط این چنین علمی است که شما ممکن است الان شما علم داشته باشید که در کابینت خانه‌ی خود چند کیلو برنج دارید، این علم است منتها علم محیط نیست. علم محیط این طور علمی است که شما بر موجودات ذهنی خود دارید. اگر شما یک چیز را

بیافریند همان گاو معروفی که ما در کلاسها در ذهن خود آن را می‌آفرینیم، اگر آن را بیافرینید به این احاطه‌ی علمی دارید. یعنی شما این را می‌دانید منتها به آن احاطه دارید. شما یک گاو دیگر را هم می‌بینید ولی احاطه ندارید ولی این گاوی را که خود شما آفریدید به این احاطه‌ی علمی دارید. آن موقع اگر کسی به تعبیر قرآن بفهمد که «وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا» علم پیدا بکند به همین تعبیر قرآنی علم، نه به معنای science و Knowledge، بلکه به معنای همان علم احاطی، این را بفهمد همین که این را متوجه بشود آن موقع کسی است که همیشه در حال خضوع است. ما آفریدیم این عالم را که شما به چنین وضعیتی برسید. آن وقت این برای خود او وجوه مختلف پیدا می‌کند. اگر در بحث مربوط به مباحث ولایت بشود مباحث مربوط به حکومت بشود، خروج از ظلمات به سمت نور بشود، در مباحث حکومتی این که ما کعبه را بیت الله الحرام کردیم و حج را مایه‌ی قیام مردم کردیم با همان توضیحی که دو جلسه‌ی گذشته عرض شد. چون آن توضیح، توضیح نابی بود که یک دفعه کعبه این وسط چه کاره است این جا؟ آن جا «ذَلِكَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» انسان فکر می‌کند خدایا این چه ربطی به این داشت؟ این کعبه را مایه‌ی قیام کردیم برای این که شما بفهمید که «أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ؟»، «وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا؟» خدا تمام عالم را می‌داند «بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» است و این را می‌داند. یعنی چه خدا این را می‌داند؟ تا شما این را بفهمید که خدا این چیزها را می‌داند؟

هدف از ایجاد کعبه وحدت است

خدا می‌داند؛ یعنی تا این که شما این را به علم برسید و بر مقتضای آن عمل بکنید. یعنی خدا کعبه را بیت الله الحرام را گذاشته است. پتانسیل این وحدت را گذاشته است، وحدت جوامع اسلامی را مایه‌ی قیام گذاشته است تا شما چنگ بزنید. دقیقاً یعنی این مثل این است که من ریسمانی را بندازم بگویم این ریسمان را انداختم تا شما بدانید که با این ریسمان می‌شود خود را بالا بکشید. من این ریسمان را انداختم تا شما چنگ بزنید و این ریسمان را بگیرید و بالا بیاوید. معنی آن یعنی این! وگرنه اگر این من ریسمان را انداختم ته چاه می‌گویم

ریسمان است تا شما این را بدانید! الآن شما این جمله را قبول می‌کنید من یک ریسمان ته چاه می‌اندازم که تو ته چاه هستی بدانی که ریسمان را می‌گیرند و بالا می‌آیند؟ نه این که من همین طور ته چاه بایستم و بفهمم که بله یک ریسمانی هست! این ریسمان را می‌شود گرفت و بالا آمد! نه! بلکه این که «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً» (آل عمران: ۱۰۳)؛ یعنی این که با یک هویت جمعی خودتان را به این ریسمان وصل بکنید و بالا بیایید منظور من این است. من اگر کعبه را مایه‌ی قیام گذاشتم این یکی از شواهد فوق‌العاده‌ای است که شما متوجه بشوید معنی علم یک طور دانستن فقط نیست! بلکه یک طور دیگر از دانستن است. دانستنی است که طرف را به عمل مربوط به خودش می‌اندازد. این کعبه را من مایه‌ی قیام کردم تا شما قیام کنید! بعد که شما قیام بکنید «لَتَعْلَمُوا»؛ تا شما بدانید که خدا همه‌ی عالم را می‌داند. تمام اعمال شما زیر ذره‌بین خدا قرار گرفته است. خدا به همه‌ی اعمال شما واقف است. شما این را بفهمید و بفهمید که اگر به این ریسمان چنگ بزنید به نتیجه می‌رسید. این‌ها را هم بفهمید و گرنه بگویند ما کعبه بیت الله الحرام را گذاشتیم برای «قِيَاماً لِلنَّاسِ» تا شما یک چیز را فقط بدانید؟! این مایه‌ی قیام مردم است! چیزی که مایه‌ی قیام است را که من نباید آن را بدانم، بلکه باید بدانم چنگ زدن به این باعث قیام می‌شود. معنی آن این است و از لحاظ عقلایی هم باید همین باشد.

«اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» این جا زبان خدا زبان تهدید است. با این که در قرآن آیه‌ی ۴۹، ۵۰ سوره‌ی حجر دارد: «تَبَيَّنْ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ * وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ»؛ یعنی به بندگان من بگو که «اَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»؛ من غفور رحیم هستم. «وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ»؛ و هم این که عذاب من هم عذاب دردناکی است؛ یعنی هم غفور رحیم هستم، هم دارای عذاب الیم هستم، منتهای مراتب اولاً قاعده این است که «سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ»؛ رحمت خدا بر غضبش سبقت دارد. هم سبقت دارد و هم اصل بر رحمت است. یعنی خدا هر گونه عذابی هم که حتی به ظاهر عذاب بکند این در قالب رحمت دارد عذاب می‌کند. ما عذاب مطلقاً عذاب نداریم! همه‌ی این‌ها در قالب رحمت است. مثل یک پزشکی که جراحی می‌کند، جراحی می‌کند واقعاً نگاه می‌کنید می‌بینید که اولاً آخراً او رحیم است که دارد جراحی می‌کند، ولی خون و خون‌ریزی

هم به راه می اندازد. نگاه می کنید می بینید که همه تشکر هم می کنند مقدار زیادی هم پول می دهند به خاطر چنین کاری که ایشان کرده است. نگاه می کنید این چیزی که دیده می شود این رحمت در فعل این دیده می شود. خدا هم در آن رحمت مطلق خود رحمت است که حالا تبدیل به رحمت های خاص می شود و یا عذاب که این عذاب هم در همان قالب کلی خود رحمت است. خیلی از جاها هم رحمت خود را مقدم می دارد. گاهی اوقات هم این طور بیان می کند که «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ» (ابراهیم: ۷) نمی گوید «لَاعَذِّبَنَّهُمْ» گاهی از اوقات پدرها به بچه های خود می گویند اگر این کار را بکنی من در قبال آن این را برای تو می خرم اگر نکنی ... حالا می زنم نمی زنم فعلاً او را تهدید می کند و نمی گوید حتماً می زنم! می گوید «وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ»

ترساندن از قیامت اصالت دارد

با این که «سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ»؛ رحمت خدا بر غضب خدا سبقت دارد ولی با این حال، بیان این جا در سوره مائده بیان تهدید آمیزی است. این جا می گوید که «اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» یعنی بیان برعکس است؛ یعنی بدانید که خدا تهدید می کند. در بسیاری از موارد هم حالا بحث های تبشیر و تنذیر را اگر در قرآن بررسی بکنیم، می بینیم که خدا درست است که «سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ» ولی خیلی از وقت ها مردم با ترسیدن به جلو می روند که متأسفانه امروز در نوع تبلیغ دینی ما از بین رفته است. یعنی از قیامت گفتن و از قیامت ترساندن و این که انسان ها یک مقدار از جهنم بترسند. ما واقعاً دیگر نمی ترسیم «حَذُوهُ فَعُلُوهُ» (حاقه: ۳۰) ما که یک حسین می گوییم و داخل بهشت می شویم. یک چیزهایی می گوییم که در تبلیغ دین اصلاً با قرآن سازگار نیست. یک موقع این استاد شجاعی صاحب کتاب مقالات ایشان یک حرف جالبی می زد. ایشان می گفتند که امیر المؤمنین که این طور در دل شب بلند می شوند می آیند به حضرت صدیقه طاهره می گویند که علی مرد. می گوید برای چه؟ می گویند که دیدیم که در وسط نماز خود غش کرد می گوید که کار هر شب او است. هیچ موقع صدیقه طاهره نمی رفت به حضرت علی بگوید یا علی تو که قسیم النار و الجنة هستی این هم حرف خیلی بی ربطی است که این ها این کارها را برای آموزش ما می کردند، دیدید که بعضی ها این حرفها را

می‌زنند می‌گویند که این‌ها استغفار می‌کردند، گریه می‌کردند در سر و صورت خود می‌زنند برای آموزش دیگران! اصلاً خیلی این حرف بی‌معنی به نظر می‌رسد. طرف بلند شده است در دل شب اگر واقعی است امیر المؤمنین دارد یک عقباتی را می‌بیند که بابت آن امیر المؤمنین دارد خود را به سختی می‌اندازد و هیچ موقع هم حضرت صدیقه نیامد بگوید که علی جان تو که می‌دانی من که می‌دانم این که تو قسیم النار و الجنة هستی این طور است شفاعت عظمی به دست تو است. ما شفاعت را داریم بد خرج می‌کنیم. یعنی بحث شفاعت و از این بحث استفاده کردن یک طوری می‌شود که ما کلاً دیگر از جهنم نمی‌ترسیم! یعنی از عقباتی که به سمت آن داریم می‌رویم نمی‌ترسیم! می‌گوییم داریم به یک جایی می‌رویم بالاخره همه چیز را پارتی‌ها ردیف می‌کنند و فکر می‌کنیم که در بهترین نقطه و بهترین جاها و حال آن که دأب خود دین و این طور از شفاعت استفاده جور خرج کردن بحث شفاعت واقعاً بد است. باید نهایت استفاده از بحث شفاعت این‌طور باشد که طرف را به راه بیاورد. مدام نمازخوان تر بکند. مدام دقیق‌تر بکند. استفاده کردن از شفاعت در این‌جا درست است. یک چنین استفاده کردنی.

اسلام کاریکاتوری!

مثل این که ما گوش داریم ولی اگر گوش را خیلی بزرگ برای ما می‌گذاشتند قیافه‌ی انسان بهم می‌ریخت. هر چیز یک اندازه‌ای دارد. امیدوارم که اشتباه متوجه نشوید. ما هر کاری می‌خواهیم بکنیم می‌رویم زیارت عاشورا می‌خوانیم. پس این مناجات‌ها برای چیست؟ مناجات‌ها برای چه کسی است؟ این‌طور حرف زدن‌ها با خدا برای چه کسی است؟ نماز خواندن پس چیست؟ قرآن پس چیست؟ جایگاه قرآن در خواندن‌های ما در کجا است؟ هر چیزی که می‌خواهیم یا می‌رویم زیارت وارث می‌خوانیم، زیارت عاشورا می‌خوانیم یعنی حول محور این‌ها داریم می‌چرخیم و این درست نیست! این همه مناجات، این همه قرآن، این همه معارف که این‌ها معطل مانده است و ما فقط از شفاعت استفاده می‌کنیم؛ برای همین است که نمی‌ترسیم مقدار کمی از ما واقعاً شاید می‌ترسیم. در صورتی که ما داریم پیامبر خدا وقتی که از قیامت صحبت می‌کند «يَحْذَرُ الْآخِرَةَ» (زمر: ۹) یعنی از

قیامت صحبت می‌کرد داریم که «تَحْمَارٌ وَجَنَّتَاهُ... كَأَنَّهُ مُنْذِرٌ جَيْشٍ»^۵؛ گونه‌های ایشان قرمز می‌شد کآنه می‌گویند یک لشکر جرّاری دارد حمله می‌کند! یک مقداری خدایی باید این را تمرین بکنیم. که «أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ».

یک موقعی ما در یک جلسه‌ی درسی داشتیم می‌گفتم که قضاوت راجع به افراد نکنید این‌ها حجّت می‌خواهد باید یک لنگه پا بایستید و در قیامت جواب بدهید. اگر حجّتی نداشته باشیم بابت این که همین‌طور راحت می‌گوییم این این‌طور است، او این‌طور است! خیلی راحت همه را به در و دیوار می‌کوبیم. اگر کسی به جدّ در خود ببیند که یک روزی است «وَقِفُّوهُمْ إِنْهُمْ مَسْئُولُونَ» (صافات: ۲۴)؛ شما را نگه می‌دارید می‌گویند که شما برای چه این حرف را زدید. چنین قضاوتی را برای چه کردید؟ حجّتی داشتید؟ دلیلی داشتید؟ بیّنه‌ای داشتید؟ با بیّنه حتّی نه بدون بیّنه! چون که یک موقع ممکن است که یک چیزهایی واقعی باشد بیّنه باشد آن‌جا هم باز باید جواب بدهید. چون بیّنه و نوع قضاوت‌ها فرق دارد. چرا در شرع یک نفر قاذف را شلاق می‌زنند؟ کسی که قذف کرده است؛ یعنی آمده و سه تا شاهد آورده است، ولی شاهد چهارم را نیاورده است. می‌گوید این تهمت قذف می‌شود و ۸۰ ضربه شلاق به او می‌زنند. آن سه تا شاهد وقتی که دیدند دیدند دیگر! یعنی این سه نفر بودند دیگر! این‌جا بحث واقع مطرح نیست و می‌گیرند شما را شلاق می‌زنند. بحث بیّنه است با بیّنه حرف زدن است این یک بحث دیگر است!

حرکت باید براساس حجت باشد

در کافی روایت است حضرت داوود یک موقع به خدا می‌گوید خدایا من یک قضاوت خدایی می‌خواهم بکنم خدا به او می‌گوید که تو نمی‌توانی قضاوت من را بکنی همان قضاوت معمولی خود را بکن. می‌گوید نه! حالا یک قضاوت خدایی می‌خواهم! می‌گوید باشد، یک نفری می‌آید نزد حضرت داوود، که یک جوانی را گرفته است و یک خوشه‌ی انگور هم به دست او است. نزد حضرت داوود می‌آید می‌گوید که این از باغ من انگور را دزدیده است این انگور به دست او است. به او می‌گوید که تو به باغ این رفتی و دزدی کردی؟ می‌گوید که بله! بعد به

خدا می گوید که حالا قضاوت خدایی بکن! می گوید شمشیر را به دست همین دزد می دهی می گویی که گردن صاحب باغ را بزند! بعد این کار را می کند و خیلی هم ناراحت می شود این چه قضاوتی بود؟! بعد مردم هم شاکی می شوند این چه قضاوتی بود که داوود کرد؟! ما فکر می کردیم که تو مؤمن هستی! به خدا می گوید که این چه قضاوتی بود؟ می گوید به خاطر این که این باغ، برای پدر این بوده است. او پدر این را کشته است و خود این هم خبر ندارد که این انگور و این باغ پدر خود اوست. حضرت داوود می گوید که دیگر قضاوت خدایی نمی خواهم، همان قضاوت به همان شاهد و بینة و قسم کافی است. مگر ما خدا هستیم؟ ما براساس همین حجّت های خود باید بتوانیم حرکت بکنیم که اگر یک روزی اگر ما را نگه داشتند (در «وَقَفُّوهُمْ» «و» را به کنار بگذارید)، «قَفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ»؛ همه ی زیر علامت سؤال می روند. تو بگو که این حرف را برای چه زدی؟! این حکم را برای چه کردی؟! ما داریم که یک وقتی دو تا بچه می آیند خط خود را نزد امام حسن مجتبی و امام حسن مجتبی خود ایشان هم خردسال هستند می گویند «أَيُّ الْخَطَّيْنِ أَجْوَدُ»؛ خط کدام یک از ما بهتر است؟ امیر المؤمنین دارند نگاه می کنند، روی دوش امام حسن می زنند می گویند که حسن جان خوب دقت کن «هَذَا حُكْمٌ وَاللَّهِ سَأَلْتُكَ عَنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؛ فردا روزی باید بایستی و جواب بدهی که برای چه گفتی خط این بهتر است. همین طور یک دفعه نگو که خط فلانی بهتر است! خوب حواس خودت را جمع کن که اگر می گویی خط این بهتر است برای چه داری می گویی؟! اگر ما یک مقدار می ترسیدیم از قیامت، از عقاب و از سؤال و جواب... تمام شفاعت ها می دانید که برای قیامت کبری است نه برای برزخ. اصلاً در روایت ما آمده است گفتند «وَلَكِنْ أَتَخَوُّفٌ عَلَيْكُمْ الْبَرْزَخُ»؛ ما از برزخ شما می ترسیم وگرنه در قیامت کبری شفاعت هست. حالا برزخ جایی است که از آن جا که وارد گودی قبر می شوید باید بایستی و جواب بدهی تا اعمال ما تأخّر تو معلوم بشود و آن ضربه های دومینویی که زدی! دیدید بعضی از کارها مثل ضربه های دومینویی است ضربه اول را می زنید آن می افتد، آن می افتد اول بایست تکلیف این ها مشخص بشود! آن حرفی را که زدی که نتیجه ی آن شد که او رفت و در خانه بداخلاقی کرد و بعد بچه ی او چطور شد و... و این دومینو تا کجا رفت که ما خبر نداریم. بایست تا این ها تازه

بباید بایست نتیجه‌ی این ضربان دومینو مشخص بشود که کجا یک چیزی ترکیده است؟! بعداً دیدید که در این دومینو می‌رود و در آخر یک انفجاری هم تولید می‌کند! سهم تو در این ضربه دومینو مشخص بشود و خدا حساب و کتاب تو را بکند، بعداً تازه به شفاعت‌ها می‌رسی! ای کاش ما این‌ها را می‌فهمیدیم. ما در بزرگان خود که می‌بینیم، می‌بینیم اصلاً یک طور احتراز از حرف زدن، از قضاوت کردن دارند و مشکل صراط مستقیم هم البته همین است؛ یعنی انسان نباید یک طور بشود بگوید که اگر این‌طور است من می‌روم و منزوی می‌شوم! نه! آن هم باید جواب بدهید «وَقَفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ» چرا منزوی شدی؟! باید کسی در صحنه باشد و گناه نکند. در اجتماع باشد و خطا نکند sms نزند، sms را forward نکند و به نقل از منابع آگاه چیز نگوید! از خاطرات خودش با رهبری نگوید. الان چه کسی است در مملکت که یا مستقیم یا با یکی دو واسطه با آقا ارتباط نداشته باشد؟! و همین‌طور خبرهای ضد و نقیض و همه هم منتسب به آقا است! آن چیزی که مهم است این است که انسان بتواند براساس حجت‌ها و بیّنات خودش قضاوت بکند. «اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ» این آیه بحث ترساندن داشت. (امیدوار هستم که هم خود ترسیده باشم و هم ...) چون که جزء وظایف حوزه‌ها این را آقای جوادی می‌فرمودند این آیه‌ی (نفر) «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» (توبه: ۱۲۲)؛ باید قوم خود را انداز بکند. بشود نماینده‌ی همان پیغمبری که «قُمْ فَأَنْذِرْ» (مدر: ۲)؛ اول خود تو بایست! نه این که بخواب، بلکه «فَأَنْذِرْ» با همین حرف‌ها خود فرمودند مگر کسی می‌تواند بترساند وقتی که خود او نترسیده باشد باید خود او بترسد بعداً بترساند «قُمْ فَأَنْذِرْ» بایست و آن موقع آدم‌ها را بیم بده و بترسان!

نقش جهنم در هدایت بی‌بدیل است

نقش جهنم آن موقع یک نقش بی‌بدیل است. ما در روایت هم داریم که خیلی‌ها دیوار بیرونی جهنمی را از داخل بهشت می‌بوسند می‌گویند که ما به خاطر تو به بهشت آمدیم؛ یعنی از ترس تو به بهشت آمدیم. این که از طرف از جهنم می‌ترسد و به بهشت می‌رود. خیلی از ماها به خاطر ترس از جهنم به بهشت می‌رویم. شاهد آن را

هم عرض کردم که ما با جهنم حرکت می‌کنیم. همین که همه‌ی ما نماز صبح می‌خوانیم به خاطر این که اگر این را نخوانیم جهنم دارد و چوب می‌خوریم و تقریباً درصد کمی از ما هستیم که نماز شب می‌خوانیم به خاطر این است که نخواندن آن جهنم ندارد. می‌خواهند ما را در مراتب بهشت بالا ببرند؟ خوب نبرند! ولی آن که جهنم دارد آن مشکل است، لذا همین نگاه می‌کنیم می‌بینیم تازه قیام و قعود خود ما براساس جهنم دارد شکل می‌گیرد نه براساس بهشت. خوب اگر بهشت بشود و بعد بشود خود خدا «فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَخْرَارِ»؛ آن‌ها پهلوان راه خدا هستند. این کسانی که کاری به این چیزها ندارند فقط «رَاضِيَةٌ مَرْضِيَّةٌ» (فجر: ۲۸)؛ فقط براساس رضایت حرکت می‌کنند، نه براساس بهشت حرکت می‌کنند نه براساس جهنم حرکت می‌کنند. «اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ * مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ»؛ بر رسول نیست مگر بلاغ «ما عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ» این‌ها بارها در همین جلسات تفسیر عرض شده است که به این‌ها «حصر اضافی» می‌گویند اصطلاحاً که هیچ سمتی ندارد رسول «إِلَّا الْبَلَاغُ» این‌ها در مقابل یک چیزی دیگر به این‌ها می‌گویند. یعنی که بین این و این، وظیفه‌ی او فقط بلاغ است، نه این که کلاً پیغمبر یک سمت دارد و آن هم بلاغ است. این‌طور نیست باید سمت‌های پیغمبر را باید از قرآن پیمایش کرد و درست درآورد که سمت‌های پیغمبر چه است؟! ولی در مقابل این که آیا تو مصیطر هستی؟ یعنی سیطره هم داری و می‌توانی مردم را مجبور بکنی که آن‌ها را حساب کشی بکنی یا نه؟ وظیفه‌ی تو فقط بلاغ است «إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكَّرٌ * لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ» (غاشیه: ۲۲-۲۱) این‌ها در مقابل یک چیز دیگر به این‌ها حصر اضافی می‌گویند؛ یعنی تو فقط مذکر هستی مصیطر نیستی بعد می‌گویند که تو نمی‌توانی این را جدا بکنی که یعنی «إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكَّرٌ» تو فقط مذکر هستی. پیغمبر وظیفه‌ی تذکر و بلاغ را دارد. پیغمبر وظیفه‌ی «لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» (نحل: ۴۴) وظیفه‌ی تبیین دارد. پیغمبر وظیفه‌ی حکم و قضاوت و حکومت دارد. «لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ» (نساء: ۱۰۵)؛ وظیفه‌ی تشکیل حکومت را دارد. تمام این وظایف و وظایف حوزه‌ی وظایف پیغمبر است این‌جا که دارد می‌گوید

«ما عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ» یعنی منظور در این جا در این حصر اضافی چه باید باشد؟ یعنی این که در آخر خود شما باید به وسط میدان بیایید! شما را وادار نمی کنند که این کار را بکنید.

این شبیه همان آیه است در سوره ی مبارکه ی حدید آمده است که ما رسل را آوردیم «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ» (حدید: ۲۵)؛ ما رسل را با بیّنات آوردیم با میزان و فلان و این ها آوردیم تا چه بشود؟ «لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»؛ تا مردم قسط را به پا کنند نه «لِيَقَامَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» نه این که مردم را با به قسط به پا بدارند از روی اجبار! مردم را به این کار وادار نمی کنند. وظیفه ابلاغ بود و من آنچه شرط بلاغ است با تو می گویم. آنچه که شرط بلاغ است ما گفتیم. همه ی پتانسیل های آن ها را هم قرار دادیم حالا اگر خواستید کردید نکردید نکرديد! این که «لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» اگر این مربوطه به این بحث های حکومتی هم باید همین است «ما عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا تَكْتُمُونَ»؛ خدا می داند که آنچه که شما آشکار می کنید و آنچه که شما کتمان می کنید. حالا این ها هم چه چیز را آشکار می کنید، چه چیز را کتمان می کنید؛ یعنی خدا درون و بیرون شما را می داند که چه چیزهای است که شما دارید آن ها را آشکار می کنید حالا اعتقادات خود را دارید آشکار می کنید، اعتقادات پنهان شما است، اعمال شما است که دارید پنهان می کنید. همه ی این ها باز دوباره تحت احاطه ی علمی خدا است. خدا دارد کار شما را دنبال می کند. خدا می فهمد که شما دارید چه کار می کنید.

حالا مگر این که بگردیم در این ما «يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا تَكْتُمُونَ» در آیات قرآن بگردیم شاید نکته ای باشد که به این «ما عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ» ارتباط ویژه تری هم داشته باشد و این ارتباط را هم پیدا بکنیم.

صبر عظیم خدا در وعده و وعیدها

یک چیزی در انتها در همین بحث بهشت و جهنّم که شد یک مثالی کسی گفت مثال خوبی هم بود. این که بهشت و جهنّم خدا و بهشتی زندگی کردن و جهنمی زندگی کردن خیلی به این ربط ندارد که من دارای چطور امکاناتی هستم! آدم هایی که دارند بهشتی زندگی می کنند، مملکتی که دارد بهشتی زندگی می کند یا آدم هایی

که دارند جهنمی زندگی می‌کنند یا مملکتی که دارند جهنمی زندگی می‌کنند، آن چیزی نیست که امکانات او قلمداد می‌شود!

یک وقت یک کسی به خدا گفت که خدا این بهشت و جهنم خود را به من نشان بده! خدا گفت: از جهنم شروع می‌کنیم. جهنم رفت دید یک انسان‌هایی هستیم یک قاشق‌هایی به دست آن‌ها است که از این جا تا این جای دست آن‌ها آتل بسته شده است و این‌ها نمی‌توانند غذا بخورند. غذا هم در مقابل آن‌ها است ولی نمی‌توانند غذا بخورند. همه گرسنه، پژمرده، لاغر گفت این جهنم است گفت حالا بهشت چطور است؟ دید که یک قاشق‌هایی است دست آن‌ها هم آتل بسته شده است! گفت: خدایا این که جهنم شده است! گفت: نه! دقت کن! دید که این زیر غذا می‌زند در دهان این می‌گذارد و او زیر غذا می‌زد و دهان آن یکی می‌گذارد و همه هم خوش و خرم هستند و نهایت این است که دست آن‌ها تا این جا آتل بسته شده است؛ جهنم و بهشت آدم‌ها به این نیست که Base امکانات انسان‌ها متفاوت است، به این است که چقدر شعور کار جمعی وجود دارد، شعور استفاده از نعمت‌ها وجود دارد. خوب دست او هم آتل بسته شده است، دست این‌ها هم آتل بسته شده است ولی آن دارد استفاده می‌کند و این جمع دارند از این استفاده می‌کنند که بهشتی می‌شوند و بهشت از آن بیرون می‌آید و آن ممکن است که حتی امکاناتش بالاتر باشد، ولی ... شما آن‌هایی را که زمان اول انقلاب را تجربه کردند و آن همیاری‌هایی که در اول انقلاب انجام می‌شد و کمک‌هایی که به همدیگر می‌کردند این مدل بهشتی زندگی کردن می‌شود. با چه امکاناتی؟ امکاناتی که به مراتب پایین‌تر از الآن بود. الآن می‌بینید که اصل غذایی که خیلی وقت‌ها دارند جوامع دچار می‌شوند برای تحریم نیست، برای خود ما است؛ یعنی این که خود ما داریم از این امکانات مجموعی به بدترین نحو استفاده می‌کنیم داریم به خودمان فشار می‌آوریم و گرنه در همین شرایط می‌شود بهشتی زندگی کرد. می‌شود خیلی خوش و خرم‌تر زندگی کرد با این امکاناتی که الآن وجود دارد. اصل آن خود ما هستیم. مشکل همه را حواله‌ی به امکانات ندهید. چرا مدام دارند این‌طور می‌گویند ما تحریم شدیم و چون تحریم شدیم مشکلات داریم! این درست است، ولی این یک بخشی از داستان است یک بخشی دیگر از

داستان این است که خود ما داریم جهنمی زندگی می‌کنیم. در خانواده‌ی خودمان همین‌طور داریم زندگی می‌کنیم. در کار خودمان داریم همین‌طور زندگی می‌کنیم. در عشق و محبت نسبت به همدیگر داریم همین‌طور زندگی می‌کنیم. همین دارد ما را از بین می‌برد. خیلی از جوامع را دارد این چیزها از بین می‌برد. بعد آخر آن ممکن است که خدایی ناکرده یک مقاومتی به خاطر خود ما بشکند و حال آن که وعده‌های خدا حق است اگر صبر و مقاومت و پایداری باشد. می‌بینید که در قرآن داریم «مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ» (انفال: ۶۵)؛ اگر صابر باشید ده نفر شما حریف دویست نفر خواهید بود. یعنی قوای ده برابر روی صبر و وعده‌ای که خدا داده. بالاخره پرونده‌ی ما که جمع می‌شود؛ یعنی این قدر صبر خدا زیاد است خدا خیلی صبور است برای این که این حوادث تاریخی را نشان بدهد. مثلاً دویست سال صبر می‌کند برای این که نشان بدهد که چه اتفاقی می‌افتد برای این که نشان بدهد که بنی امیه ساقط می‌شود، سر ابی عبدالله را هم بالای نیزه می‌برد! یعنی صبر خدا برای این حوادث زیاد است، ما هستیم که در حادثه‌ها خیلی ریز می‌شویم، خدا انگار از همان بالا نگاه می‌کند! دنیا تا دنیا است این چیزها هست. انسان‌ها هم می‌آیند و حساب خودشان را پس می‌دهند و در تاریخ یک چیزی را از خود باقی می‌گذارند. گاهی از اوقات یک حکومت‌هایی هم به بدترین شکل جمع می‌شود. شما می‌دانید بنی امیه در یک دوره‌های اقتداری مثلاً در زمان معاویه و آن عبدالملک مروان که به آن معاوییه‌ی ثانی می‌گفتند، داشتند، بد بازی را بازی می‌کنند. می‌دانید که این حکومت بنی امیه این حکومت هزار ماهه‌ی بنی امیه این‌ها با این اقتدار خود در یک جنگی به پایان می‌رسد که در یک جنگی این آخرین خلیفه‌ی بنی امیه این مروان بن محمد معروف به مروان حمار این وسط جنگ به دستشویی می‌رود در این حالت یک تیر می‌خورد و می‌میرد و حکومت بنی امیه تمام می‌شود! بعد سیره نویسان نوشتند «ذَهَبُ دَوْلَةِ بَبُولَه»؛ یک دولتی با یک دستشویی از بین رفت. یعنی بد بازی است! که انسان نگاه می‌کند می‌بیند که «ذَهَبُ دَوْلَةِ بَبُولَه» می‌بینید که یک دفعه در یک حادثه‌ی خیلی خفیف و کریمه، بساط یک حکومت‌هایی ممکن است که از بین برود. ما به عنوان کسانی که در این هزاران سال تاریخی که تا حالا رفته است و از این به بعد هم خواهد رفت، حالا یک فرصت ۷۰ سال دادند ما در این جا

ورجه و رجه بکنیم، در این ۷۰ سال نکند آدم‌هایی بشویم که بعداً یک عده در آینده شعار آن‌ها این باشد که ما اهل ایران نیستیم علی‌تنها بماند! از این شعارها بعداً ندهند! مثل این که الان کوفه‌ای که ۱۸ هزار نامه را نوشته بود بعد زیرش زد، مضحکه‌ی تاریخ شده است. همه فیلم می‌سازند، ناسزا می‌گویند که ما اهل فلان نیستیم که حسین تنها بماند. ان‌شاءالله که جزء آن افراد نباشیم. این انقلاب با شوخی به دست نیامده است. هر ندانم کاری که افراد می‌کنند مدام می‌گویند که این رئیس این قوه که این کار را می‌کند، چه برسد به دیگران! نه! هر ندانم کاری که این‌ها می‌کنند چیزی از وظیفه‌ی ما در تأیید مبانی انقلاب و کار و نیروسازی برای انقلاب و کارهای بنیادی کردن برای انقلاب از وظایف ما کم نمی‌کند.

صلوات!

۱. جنبش امام سجاد

... چقدر انسان تعجب می‌کند که امیرالمؤمنین در نهج البلاغه می‌گویند عثمان من را شتر آب‌کش کرده است. مدام می‌گوید برو بیا! و من می‌گویم چشم! برای این که این حکومت اسلامی که به نام اسلام در این‌جا تشکیل شده است و الان حکومت پیغمبر است و اگر این از بین برود همه‌ی حکومت از بین می‌رود، من مدام باید بگویم چشم. مدام می‌گویند بیرون مدینه برو بگویم چشم. بگویند داخل مدینه فتنه شده است بیا فتنه را جمع کن! بگویم چشم! در زمان عمر آن‌طور، در زمان عثمان آن‌طور و زمان خود امیرالمؤمنین این‌طوری و همین‌طور که می‌آید می‌بینید که ائمه مدام دارند آرام، آرام نیروسازی می‌کنند. به نقطه‌ی صفر می‌رسد، ولی می‌بینید که امام سجاد می‌آیند در نقطه‌ای کار را شروع می‌کنند که می‌گویند که در مدینه حتی ۲۰ نفر ما را دوست ندارند، نه این که شیعه هستند یا شیعه نیستند. ما را دوست ندارند! می‌بینید که آن‌جا اگر ما بودیم می‌گفتیم کار تمام است، ولی این‌ها ایستادند و به پای آن زجر کشیدند. می‌دانید امام سجاد روی چه کسانی کار می‌کند؟ روی برده‌های ایرانی؛ یعنی برده می‌خرد؛ این موالیانی که از جنگ‌های آن دوره‌ها مانده‌اند و به عنوان برده در منطقه‌ی شبه جزیره آمده‌اند، مدام این‌ها را می‌خرد و به خانه‌ی خود می‌برد، کار فرهنگی می‌کند و در اعیاد این‌ها را آزاد می‌کند. چند نفر؟ یک نفر؟ ده نفر؟ صد نفر؟ هزار نفر؟ صد هزار نفر! اصلاً می‌دانید که شیعه شدن ایرانی‌ها از همان موقع شروع می‌شود. آرام، آرام نیروسازی کردن و این‌ها را آزاد کردن و بعد تحت تدبیر خود امام به سمت ایران فرستادن. حالا همین قمی‌ها یک سری فامیلی‌هایی که دارند این‌ها بازماندگان همان‌ها هستند؛ یعنی فامیلی‌های اشعری که در قم هم این فامیل فراوان است همان‌هایی هستند که به ضرب دست امام سجاد بلند شدند و به این منطقه‌ی قم آمدند. می‌بینید آرام، آرام نیروسازی کردند تا آخر و با سازمان وکالتی شروع کردند برای تهیه و تدارک دیدن حکومت. تمام این خون دل‌ها بعد از ۱۴۰۰ سال در بهمن ۵۷ جواب داد. برای انقلاب مردم ایران هم نبود. کلی زحمت کشیدند تا روی یک نقطه جواب داد. این نیست که شما بگویید این شاخه‌ی درخت میوه داد، این درخت میوه داد. درست است روی شاخه درمی‌آید. انقلاب مردم ایران هم نبود این قدر علمای بلاد از لبنان و عراق و ایران همه خون دل خوردند و نیروسازی کردند تا در آخر این یک دانه میوه داد. آن موقع قدر این نعمت را ندانستن؟! تصور خود بنده این است که هیچ کاری دیگر، هیچ فکر دیگر کسی نباید بکند، فقط باید فکر بکند که چطور می‌تواند برای این نظام اسلامی کار بکند، زحمت بکشد و این چوبی که به دست او داده شده را تا یک حد دیگری جلو ببرد و به جهانی شدن این انقلاب کمک بکند. همین وظیفه‌ی را درست جلو ببرد، این می‌شود خروج از ظلمت به نور «أَنْ أُخْرِجَ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (ابراهیم: ۵)؛ بیا قوم خود را از ظلمات به سمت نور ببر. اصل ظلمت این است و اصل نور این است. این که در ادامه‌ی آیت الکرسی می‌بینید که «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»؛ این برای همان ولی است که از ظلمات به سوی نور می‌برد «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ» اصلاً معنی طاغوت معنی اجتماعی دارد. این را امام در کتاب ولایت فقیه خودشان مفصلاً ذیل همان آیات سوره‌ی نساء می‌گویند: طاغوت به معنای مبالغه است چون که می‌داند طاغوت، صیغه‌ی مبالغه در طغیان است. طغیان معنی متفاهم از طاغوت است، نه این که به یک قمه‌کش طاغوت بگویند نخیر! مجرمان یقه‌سفید را طاغوت می‌گویند. همین آدم‌های باکلاسی که در رأس قدرت‌ها قرار می‌گیرند و این‌ها هستند که دارند برای جوامع برنامه‌ریزی می‌کنند و به این طرف و آن طرف می‌کشند. به این‌ها طاغوت می‌گویند. برای همین است که در آن آیات معروف سوره مبارکه نساء آیه ۵۸، ۵۹، ۶۰ دارد: «إِنَّ اللَّهَ

يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا؛ امانات را به دست اهل آن بدهید. «وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ»؛ و آن زمان حکم به عدل بکنید. اولین چیزی که به نظر می‌رسد این است که این امانتی که به دست اهل آن بدهید، همان اماناتی است که می‌خواهد براساس آن حکم انجام بشود؛ یعنی حکم حکومت می‌خواهد بر اساس آن انجام بشود چنین امانتی را به دست اهل خود بدهید. قبول کنید که این آیات مثل بذر در قرآن پاشیده نشده است «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ»؛ آن امانتی را باید بدهیم که حکم و عدل براساس آن انجام بشود حالا آن چه چیزی است؟ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ» آیهی بعد: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ»؛ آیا نمی‌بینید کسانی که گمان می‌کنند «أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أَنزَلَ إِلَيْكَ وَ مَا أَنزَلَ مِنْ قَبْلِكَ»؛ گمان می‌کنند که این‌ها ایمان پیدا کردند به قرآن، ایمان پیدا کردند به کتب پیشین بعد، «يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ»؛ تحاکم را به طرف طاغوت می‌برند؛ یعنی می‌گویند طاغوت به ما تحاکم کند. ناظر بین المللی برای ما بیاید! بلکه اصلاً خود ما سراغ طاغوت عالم می‌رویم. کرنش در برابر طاغوت عالم می‌کنیم که طاغوت عالم چه چیز بگویند، حکم آن‌ها چه باشد. این چه ایمان به قرآنی است؟! «وَقَدْ أَمَرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا»؛ این‌ها را شیطان می‌خواهد تبدیل به ضلال بعید بکند.

تفاوت ضلال مبین و ضلال بعید

ما یک موقع ذیل همین آیات می‌گفتیم ما یک ضلال‌های مبین داریم. اصلاً یک چیز مثل بت‌پرستی است. این‌جا می‌بینید که می‌گویند ضلال مبین است، ضلال آشکار است. ضلال‌های آشکار این‌طور است که طرف گاهی با یک تشبیه درست می‌شود، متن‌به می‌شود که اگر من دارم این سنگ و چوب را می‌پرستم که حالا این سنگ و چوب که از خود قدرت ندارد. یک موقع ضلال بعید است؛ یعنی ضلال‌های پنهانی است یعنی خیلی فاصله‌ی ضلال زیاد است و به همین راحتی‌ها کسی از داخل این دالان‌های ضلال نمی‌تواند بیرون بیاید. این چه چیز است؟ برای همان‌جا است که شما تحاکم را به سمت طاغوت ببرید. متن صریح قرآن این است گمان می‌کنید مؤمن هستید! چون که دارید قرآن می‌خوانید، زیارت عاشورا می‌خوانید، دعای کمیل می‌خوانید، نماز شب می‌خوانید، ولی در متن ظلمات دارید این کار را انجام می‌دهید. همه‌ی این کارها را هم دارید در متن ظلمات دارید نماز شب می‌خوانید و حکومت طاغوت را قبول کردید. این که «أَنْ أُخْرِجَ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» احکام بطور دارید پیاده می‌شود احکام و روابط اقتصادی را طاغوت مشخص می‌کنند، همه چیز را طاغوت مشخص می‌کنند و شما بند به چند رکعت نماز و روزه‌ای که این‌قدر بنشینید این‌ها را بخوانی، قرآن خود را بخوانی، سینه بزنی و این چیزها «يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا»؛ این‌ها تبدیل به ضلال بعید می‌شود. ممکن است که بگویند این حرف‌ها را که تا به حال علما این‌طور در جهان اسلام نگفته‌اند؟! به خاطر این است که قرآن مهجور است و به خاطر این است که امام قیام کرد و ما متوجه شدیم که قرآن چه دارد می‌گوید. یک دلیل آن این است که قرآن مهجور است. وقتی نشستیم، همیشه داریم طهارت و صلاۀ و این‌ها را مباحثه می‌کنیم آن تئوری‌های اصلی اسلام دارد مغفول واقع می‌شود نتیجه‌ی آن هم همین می‌شود که این‌ها می‌شود یک سری ظریف‌کاری و میناتورکاری اسلام، و مسائل اصلی مسائلی می‌شود که جزء مسائل فرعیات اسلام است، در صورتی که اصلاً فروع دین، شریعت و منہاج است! از این دین در آن دین، از این دین الهی در آن دین الهی این‌ها متفاوت است. این‌ها اصل نیست. نه این که بگویم این‌ها را اجرا نکنید! اصل نیست. آن شریعت و منہاج‌هایی که حالا یک‌جا می‌گفتند که این‌طور است و حالا یک‌جا دیگر می‌گویند یک‌طور دیگر است. قیافه‌ی دین کاریکاتوری شده است؛ یعنی اصل جای خود را به فرع داده است و بالعکس.

ما بحث این سوره‌ی مائده و توبه را بعد از سال ۸۸ شروع کردیم و باید هر چقدر می‌توانید بکاویید و بروید و پیدا کنید که عنصر محوری که براساس آن خروج از ظلمات و به سمت نور می‌خواهد انجام بشود، چه چیز است؟ کم این کار را در قرآن کردیم.

۲. در این بحث می‌ترسم گرم ز پای افتم سحر برم مدهوش

۳- بحار الأنوار، ج ۸۴، ص ۱۹۹.

۴. (من یک موقعی عرض کردم این طرف لنت فروش بود به سر مغازه‌ی خود زده بود «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ» این‌قدر که آن ربط دارد این هم ربط دارد)

۵- بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۵۶.

۶- الکافی، ج ۲، ص ۸۴.